

بررسی محدودیت‌های فرایند کاهش و افزایش معنایی

راحله گندمکار*

چکیده

فرایند «کاهش و افزایش معنایی» ابزاری مهم در توجیه و تبیین شکل‌گیری معنی بسیاری از ساخت‌های زبانی است. در این مقاله به کمک دو پدیده «نشانداری» و «شفافیت و تیرگی معنایی» (که ارتباط تنگاتنگی با «کاهش و افزایش معنایی» دارند) به معرفی محدودیت‌های پرداخته شده که نقش مهمی در تعیین چارچوبی نظام‌مند برای این فرایند ایفا می‌کنند. بررسی حاضر حاکی است که گستره عملکرد این فرایند آن واژه‌های بسیطی را در بر نمی‌گیرد که روی محور همنشینی و در ارتباط با معنای واحدهای مجاور قرار گرفته‌اند، بلکه زمانی کامل عمل می‌کند که کاهش همراه حذف واژه تابع این فرایند از محور همنشینی باشد. کاهش و افزایش معنایی در مورد واژه‌های غیر بسیط شفاف عمل نمی‌کند و تجلی کامل آن را می‌توان در واژه‌های غیر بسیط تیره و ضرب‌المثل‌های زبان فارسی مشاهده کرد.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی، کاهش و افزایش معنایی، نشانداری، شفافیت و تیرگی معنایی، انتقال معنایی

مقدمه

کاهش و افزایش معنایی (semantic decreasing and increasing) از فرایندهای مهم معنایی در شکل‌گیری بسیاری از ساخت‌های معنایی است و، به دلیل عملکرد پویا و پرکاربردش در مکالمات روزمره سخنگویان، بی‌تردید نقش مهمی در صورت‌بندی زبان خودکار ایفا می‌کند. این

* کارشناسی ارشد زبان‌شناسی

فرایند معنایی — که سخنگویان بارها و بارها آگاهانه یا ناآگاهانه آن را به کار می‌برند — با برخی دیگر از پدیده‌های معنایی ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ از آن جمله می‌توان به «نشانداری معنایی» (semantic markedness) و «شفافیت و تیرگی معنایی» (semantic transparency and opacity) اشاره کرد. وجود این ارتباط انکارناپذیر برخی محدودیت‌ها را در گستره و نحوه عملکرد فرایند کاهش و افزایش معنایی به وجود می‌آورد. در مقاله حاضر بر آنیم تا گستره عملکرد این فرایند فعال و نیز چگونگی این عملکرد و محدودیت‌های حاکم بر آن را بررسی کنیم. مثالها و شواهد ارائه‌شده برای تأیید صحت مطالب و یافته‌های هر بخش نمونه‌هایی‌اند که از زبان خودکار فارسی انتخاب شده‌اند. علت این انتخاب در بخش ۱-۱ مفصل توضیح داده خواهد شد.

تاکنون، فقط دو مطالعه درباره این فرایند معنایی مربوط به معرفی و چگونگی عملکرد آن صورت گرفته است (صفوی، ۱۳۸۹^۱ و ۱۳۷۹). به این ترتیب، لازم است تصویری از محدودیت‌های این فرایند نمایانده شود. از آنجا که مبنای اصلی نگارش مقاله حاضر فرایند کاهش و افزایش معنایی است، در ادامه ابتدا به معرفی مختصر این فرایند می‌پردازیم و بحث در مورد نشانداری و شفافیت و تیرگی معنایی و ارتباط آنها با کاهش و افزایش معنایی را به بخش‌های بعد موکول می‌کنیم. سپس، در نتیجه‌گیری تصویری کلی از محدودیت‌های مورد نظر را به دست می‌دهیم.

۱ کاهش و افزایش معنایی

جملات روزمره سخنگویان نشان‌دهنده چینش واژه‌های متعدد روی محور همنشینی است. واژه‌های همنشین غالباً بر هم اثر می‌گذارند و تغییرات معنایی را به بار می‌آورند. این اثرگذاری نظام‌مند را می‌توان در قالب برخی پدیده‌های زبانی توجیه کرد. کاهش و افزایش معنایی یکی از همین ابزارهای زبانی مناسب برای توجیه و تبیین برخی تغییرات معنایی است. به اعتقاد فرث، بخشی از معنی واژه‌ها را می‌توان بر اساس معنی واژه‌های همنشین آنها تعیین کرد (Firth, 1957). دانستیم که واژه‌ها روی محور همنشینی مفهوم یکدیگر را تغییر می‌دهند. برای درک بهتر این تأثیر، جمله (۱) را در نظر می‌گیریم:

(۱) برو شیر آب رو ببند؛ اسراف نشه.

فارسی‌زبانان در مکالمات روزمره جمله (۱) را در قالب جمله (۲) بیان می‌کنند:

(۲) برو آب رو ببند؛ اسراف نشه.

۱. این مطلب را نخستین بار کورش صفوی در کنفرانس بین‌المللی «پژوهش‌های معنی‌شناختی» در دانشگاه مدرس طرح کرد: Safavi, K. (1989), "Semantic Shifting and a Process of Semantic Perception", *Journal of Indo-Iranian Semantics*, Chennai, University of Madras.

هرچند «شیر» از جمله (۲) حذف شده، مفهوم آن از بین نرفته و فارسی‌زبان راحت درمی‌یابد که منظور از «آب» «شیر آب» است. ماندن مفهوم شیر در جمله (۲) از طریق فرایند کاهش و افزایش معنایی صورت می‌گیرد. «شیر» و «آب» همنشین و مجاور یکدیگرند. «شیر» قبل از حذف شدن، مفهوم خود را کاملاً به «آب» انتقال می‌دهد. پس از این انتقال، دیگر حضور «شیر» روی محور همنشینی حشو است و، بنابراین، حذف می‌شود. اکنون، آب معنای خود و واژه محذوف را بازنمایی می‌کند و، به این ترتیب، جمله به لحاظ معنایی مشکلی ندارد. به عبارت دیگر، شیر کاهش و آب افزایش معنایی یافته است و این توازن مانع بروز هر نقصی در معنای جمله می‌شود (صفوی، ۱۳۷۹: ۲۴۸-۲۴۶). مشاهده می‌شود که فرایند کاهش و افزایش معنایی روی محور جانیشینی عمل می‌کند و حاصل عملکرد آن روی محور همنشینی نمایان می‌شود. نکته مهم دیگر این است که عملکرد کاهش و افزایش معنایی دو واحد را در بر می‌گیرد، یک واحد کاهش و دیگری افزایش معنایی می‌یابد. در بخش بعد به بررسی گستره عملکرد این فرایند خواهیم پرداخت.

۱-۱ گستره عملکرد کاهش و افزایش معنایی

زبان طبیعی به لحاظ صورت کاربردی به سه گونه متفاوت تقسیم می‌شود. اگر بخواهیم این سه گونه را روی نموداری نشان دهیم، در یک سمت نمودار «زبان ادب» و در سمت دیگر آن «زبان علم» و در قسمت میانی «زبان خودکار» را خواهیم داشت (همو، ۱۳۸۹: ۶۵). آنچه بیش از هر چیز دیگر بین زبان ادب، زبان علم، و زبان خودکار تمایز ایجاد می‌کند رابطه‌ای است که بین نشانه‌های زبانی در این گونه‌ها وجود دارد. در زبان ادب نشانه‌های زبانی غالباً بیشترین تأثیر را در یکدیگر دارند، یعنی نوعی رابطه جانیشینی میان آنها به چشم می‌خورد و واژه‌ها به جای هم روی محور همنشینی قرار می‌گیرند. این رفتار زبان ادب را می‌توان در فرایند «استعاره» مشاهده کرد، آنجا که «سرو» جانشین «قد رعنا» و «شیر»، جانشین «مرد شجاع» می‌شود و روی محور همنشینی قرار می‌گیرد (همو، ۱۳۸۷: ۳۱).

رفتار نشانه‌های زبانی در زبان علم کاملاً متفاوت است، به این معنا که نشانه‌ها کنار یکدیگر و روی محور همنشینی جای می‌گیرند اما — به دلیل صراحت و وضوحی که از زبان علم انتظار می‌رود — نشانه‌ها روی محور همنشینی کمترین تأثیر را در یکدیگر دارند و هر یک معنی و مفهوم خود را حفظ و بازنمایی می‌کند. اگر قرار باشد اثرگذاری معنایی واژه‌های همنشین بر یکدیگر را هم در این گونه زبانی بررسی کنیم، تعبیر متعدد و متفاوتی از هر زنجیره واژگانی به دست می‌آید و این دلالت چندگانه با شفافیت زبان علم در تناقض است. به همین دلیل، ارزش

زبان علم به این است که درک یکسان و مشترکی را برای همه سخنگویان تمامی زبانها فراهم می‌آورد. به مدد این درک همگانی می‌توان پرده از ابهامهای علمی آن برداشت. رابطه میان نشانه‌های زبانی در زبان خودکار شکل دیگری از زبان طبیعی را به دست می‌دهد. معناهای این نشانه‌ها روی محور همنشینی بر یکدیگر اثر می‌گذارند و تغییرات معنایی را پدید می‌آورند. البته تمامی این تغییرات برای تسهیل ارتباط و رعایت «اصل صرفه‌جویی» (یا «اصل اقتصاد») صورت می‌گیرد. زبان خودکار همان زبان روزمره گویشوران برای ایجاد ارتباط با دیگران است. چنین می‌نماید که این فرایند - به‌ویژه در معنی‌شناسی زبانی و به‌هنگام بررسی معنی در زبان خودکار - پیچیدگی خاصی دارد، زیرا کاهش و افزایش معنایی در زبان علم به دلیل ماهیت چنین گونه‌ای باید تا حد زیادی منتفی باشد و این عملکرد در زبان ادب نیز به دلیل بازی نشانه‌ها در قالب صنعت مجاز خود را متجلی می‌سازد که بحث درباره آن در محدوده نوشته حاضر نمی‌گنجد. چگونگی نمود کاهش و افزایش معنایی در زبان خودکار و تمییز آن از دیگر فرایندهای معنایی مشابه موضوع مهم دیگری است که می‌توان آن را از طریق جملات (۳)، (۴)، و (۵) توضیح داد:

(۳) موی | سرش را کوتاه کرد.

(۴) موی | سبیلش را کوتاه کرد.

(۵) اون | موا | بلونده رو نگاه کن.

در بین این جمله‌ها، فقط در جمله (۳) کاهش و افزایش معنایی صورت گرفته است، بدین معنا که معنی **مو** به سر انتقال داده و حذف شده و **سر** به تنهایی نماینده معنی خود و واژه محذوف است. به کار بردن یا نبردن **مو** در جمله (۳) موقوف به انتخاب سخنگوی زبان است و هر دو صورت مفهوم و پذیرفتنی است، هرچند به دلیل رعایت اصل صرفه‌جویی حذف این واژه مرجح است. در جمله (۴) با «حشو معنایی» سروکار داریم. از آنجا که مؤلفه [+مو] یکی از مؤلفه‌های معنایی **سبیل** است، حضور **مو** روی محور همنشینی حشو تلقی می‌شود، بنابراین سخنگویان هیچ‌گاه آن را در چنین حالتی به کار نمی‌برند و حذف آن ضروری است. در جمله (۵) به «باهم‌آیی مطلق» (collocation) برمی‌خوریم. صفت **بلوند** به دلیل باهم‌آیی مطلق با **مو** امکان درک آن را فراهم می‌آورد و، با وجود کاهش **مو**، درک معنی از طریق **بلوند** امکان‌پذیر است (همو، ۱۳۷۹: ۱۹۸). با توجه به این نمونه‌ها آشکار می‌شود که شباهت کاهش و افزایش معنایی به حشو و باهم‌آیی مطلق را می‌توان توضیح داد. در جمله (۳)، **مو** نه یکی از مؤلفه‌های معنایی **سر** است و نه در باهم‌آیی مطلق با آن. حذف **مو** در این وضعیت فقط از طریق کاهش و افزایش معنایی امکان‌پذیر است.

۲ نشاننداری

نشاننداری از جمله روابط مفهومی است که در سطح واژه‌های زبان مطرح می‌شود. این مفهوم (که نخستین بار در مکتب واج‌شناسی پراگ عنوان شد)، رابطه‌ای است که در معنی‌شناسی بین دو واژه متقابل برقرار است. بر این اساس، هر دو واژه متقابل از مؤلفه‌هایی معنایی برخوردارند که نشان نامیده می‌شوند. هرگاه یکی از این واژه‌ها را به دلیل نداشتن مؤلفه معنایی خاصی بتوان در بافتهای متعدد و بیشتری به کار برد و، در واقع، جایگزین واژه متقابل نیز کرد، آن را بی‌نشان و واژه متقابلش را نشاندار می‌نامیم. مفهوم نشاننداری را می‌توان به صورتهای مختلفی در واژه‌های زبان فارسی مشاهده کرد که از آن جمله عبارت‌اند از نشاننداری صوری، نشاننداری توزیعی، نشاننداری موقعیتی، نشاننداری التزامی، و نشاننداری معنایی (همان: ۱۲۴-۱۲۱).

با توجه به موضوع مورد بحث در این مقاله، در بین پنج نوع نشاننداری، نشاننداری معنایی را بررسی می‌کنیم. بدین منظور، دو واژه گاو و گوساله را واژه‌های متقابل در نظر می‌گیریم که اولی مؤلفه معنایی [+بالغ] و دومی مؤلفه [-بالغ] را یدک می‌کشند و به همین دلیل در تقابل با یکدیگرند. در کلمه گاوداری تقابل میان گاو و گوساله خنثی می‌شود. گاو در این بافت به صورت خنثی به کار می‌رود. دلیل این خنثی‌شدگی نیز از بین رفتن مشخصه معنایی بلوغ در گاو است که آن را بی‌نشان می‌کند و از آنجا که گوساله هنوز مؤلفه معنایی [-بالغ] خود را حفظ کرده نشاندار است (افراشی، ۱۳۷۹). این رابطه در گاوچران هم هست. نمونه دیگر نشاننداری را در مرغداری و چلومرغ می‌بینیم. آنجا که مرغ در تقابل با خروس مؤلفه معنایی جنسیت را از دست می‌دهد و با بی‌نشان شدن در بافتهای متعددی به جای خروس نیز به کار می‌رود (صفوی، همان: ۱۲۳).

۲-۱ نشاننداری و انتقال معنایی

آنچه در رابطه نشاننداری معنایی بین دو واژه متقابل رخ می‌دهد و کاربرد واژه بی‌نشان را در برابر صورت نشاندار ضروری می‌سازد می‌توان از طریق فرایند کاهش و افزایش معنایی توضیح داد. مرغداری نمونه خوبی برای توضیح این مسئله است. اینکه چرا مکانی که در آن هم مرغ و هم خروس نگهداری می‌شود مرغداری نامیده می‌شود و اینکه چرا سخنگویان زبان از میان این جفت واژه متقابل مرغ را در بافتهای مختلف به کار می‌برند و مثلاً نمی‌گویند «دیروز چند کیلو خروس خریدم»، به رابطه نشاننداری مربوط می‌شود. بر اساس این رابطه، بی‌نشان شدن مرغ در برابر نشاندار ماندن خروس علت چنین کاربردی است.

همین مسئله را می‌توان از طریق کاهش و افزایش معنایی بررسی کرد. بر مبنای این فرایند،

چنین می‌نماید که بتوان ادعا کرد مرغ در چنین زنجیره‌ای ابتدا به صورت **جوجه**، **خروس**، و **مرغ** بوده است. این عملکرد کاهش و افزایش معنایی باعث شده که **جوجه** و **خروس** معنای خود را به **مرغ** انتقال دهند و خود حذف شوند. **مرغ**، که اکنون افزایش معنایی یافته است، معنی **جوجه** و **خروس** را نیز بازنمایی می‌کند و، به این دلیل، مخاطب با شنیدن کلمه **مرغداری** مفهوم مکانی را درمی‌یابد که در آن **خروس** و **جوجه** نیز نگهداری می‌شود. تفاوت سه واژه **جوجه**، **خروس**، و **مرغ** در این است که **جوجه** نسبت به **مرغ** مؤلفه معنایی [-بالغ] و **خروس** نسبت به **مرغ** مؤلفه [+مذکر] را دارند. مؤلفه‌های معنایی دیگر این سه واژه مشترک است و، به همین دلیل، وقتی **جوجه** مؤلفه [-بالغ] خود را به **مرغ** انتقال می‌دهد، دیگر وجودش روی محور همنشینی حشو است. به این ترتیب، **مرغ** با داشتن مؤلفه‌های معنایی [±بالغ] و [±مذکر] جانشین مناسبی برای دو واژه محذوف خواهد بود.

۳ شفافیت و تیرگی معنایی

شفافیت و تیرگی معنایی از جمله اصطلاحاتی است که برای توصیف معنی برخی ساخته‌های زبانی به کار می‌رود. هرگاه بتوان با استفاده از صورت یک ساخت به صراحت و روشن به معنی آن پی برد، آن را ساخت **شفاف** می‌نامند و در صورتی که چنین درک معنایی از طریق صورت امکان‌پذیر نباشد، ساخت **تیره** خواهد بود. به عبارت دیگر، امکان دریافتن مدلول از طریق دال بدون آگاهی قبلی از رابطه میان این دو نماینده شفافیت معنایی است. این رابطه را می‌توان در نام‌آواها مشاهده کرد. از باب نمونه، با دیدن یا شنیدن **شُر شُر**، **خِش خِش**، **وِز وِز** و ترکیباتی از این دست می‌توان به مدلول آنها پی برد، حتی اگر برای نخستین بار شنیده شوند (باطنی، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

این در حالی است که چنین امکانی در مورد واژه‌ای مانند **خورشید** وجود ندارد. تا زمانی که فرد از قراردادهای زبانی و روابط قراردادی حاکم بین واژه‌ها و معانی آنها آگاهی نداشته باشد، شنیدن دال کمکی به درک مدلول نمی‌کند. به این ترتیب، از آنجا که رابطه میان تمامی واژه‌های بسیط زبان و مدلول آنها اختیاری است، همگی تیره محسوب می‌شوند (صفوی، همان: ۲۵۳ و ۲۵۴). واژه‌های زبان را به طور کلی می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: گروه نخست واژه‌های بسیط که بر اساس ماهیت اختیاری نشانه‌های زبان به لحاظ معنایی تیره محسوب می‌شوند. واژه‌های بسیطی مانند **کتاب**، **چشمه**، **سکوت**، و کلماتی از این نوع از این دسته‌اند. گروه دوم واژه‌های غیربسیطی است که از حاصل جمع مفهوم تکواژهای آنها می‌توان به معنی واژه غیربسیط پی برد، یعنی عناصر تشکیل‌دهنده واژه غیربسیط در کنار یکدیگر معنی کل واژه را نشان می‌دهد. این نوع

واژه‌های غیربسیط شفافیت معنایی دارند (همان: ۲۵۵). ترکیباتی مانند کتابخانه، گلخانه، داروخانه، و امثال آنها از این نوع‌اند. خانه تکواژی مکان‌نماست که در تمام این موارد دلالت بر مکانی دارد که محل گردآوری و عرضه کتاب، گل، و داروست. این مفاهیم را می‌توان با جمع معانی دو تکواژ در هر واژه به دست آورد. واژه‌های غیربسیط تیره گروه سوم را تشکیل می‌دهند. در این گروه، نمی‌توان بر اساس مطالب پیشگفته و با توجه به معنی و مفهوم تکواژهای تشکیل‌دهنده به معنی واژه غیربسیط پی برد. واژه‌های آشخانه و سردخانه تیرگی معنایی دارند. اولی نام شهری در استان خراسان شمالی و دومی مکانی برای نگهداری موقت اجساد انسانهاست.

بررسی واژه‌های غیربسیط متعدد نشان می‌دهد که ویژگی شفافیت و تیرگی را می‌توان درجه‌بندی کرد، یعنی می‌توان آن را روی پیوستاری از نهایت شفافیت تا نهایت تیرگی نشان داد (همان: ۲۵۵). مثلاً، موتورخانه شفاف‌تر از زورخانه است، یعنی می‌توان از معنی تکواژهای واژه نخست به مفهوم موتورخانه دست یافت. اما مفهوم زور و خانه معنی دقیق این واژه را (که مکانی برای انجام دادن ورزشهای باستانی است) به ذهن متبادر نمی‌کنند. نکته دیگری که نباید از قلم انداخت تغییر این ویژگی معنایی واژه‌ها در طول زمان است، به این معنی که ممکن است واژه‌ای که زمانی شفافیت معنایی داشته امروزه به دلیل فراموش شدن پیشینه مربوط به شکل‌گیری — و گاه تغییر معنایی آن — تیره شده باشد. نمونه آن توپخانه است. این واژه غیربسیط برای شهروندی تهرانی (که از علت شکل‌گیری آن آگاه نیست) تداعی‌کننده نام مکانی در تهران است و ارتباطی به جایگاه و محل استقرار سلاح و ابزارآلات جنگی و دفاعی ندارد و نمی‌توان از مجموع توپ و خانه به معنی کنونی آن پی برد. به این ترتیب، اگر از یک طرف پیوستار (که نماینده نهایت شفافیت است) حرکت کنیم و به سمت نهایت تیرگی (در طرف دیگر پیوستار) پیش رویم، به نمونه‌ای مانند (۶) خواهیم رسید.

تیره	شفاف
	(۶)
کتابخانه، گلخانه.....	سردخانه، آشخانه

از بین واژه‌های غیربسیط دیگر موجود در فاصله میان نهایت شفافیت و تیرگی معنایی می‌توان به مسافرخانه، دیوانه‌خانه، مهمانخانه، چایخانه، قهوه‌خانه، چاپخانه، آبدارخانه، آشپزخانه، و بسیاری دیگر از این دست اشاره کرد. معلوم است که تعیین دقیق شفافیت و تیرگی معنایی واژه‌ها کار دشواری است و این دشواری بر مدرج بودن چنین پیوستاری صحه می‌گذارد.

شفافیت و تیرگی معنایی در مورد جملات زبان نیز صادق است. بر این اساس، در صورتی که بتوان با توجه به معنی و مفهوم تک تک واحدهای تشکیل‌دهنده جمله به معنی کل آن پی برد،

آن جمله شفافیت معنایی دارد (همان: ۲۵۵). این ویژگی در جمله (۷) مشهود است:

(۷) علی دیروز دسته گل خرید.

چنین خصوصیتی را در جمله (۸) نمی‌توان مشاهده کرد:

(۸) دیروز احمد دسته گل به آب داد.

جمله (۸) تیرگی معنایی دارد، زیرا مجموع معانی واحدهای زبانی در این جمله مفهوم «احمد عمل نادرست و اشتباهی را انجام داد» را به دست نمی‌دهد و شنونده باید مفهوم دسته گل به آب دادن را از پیش بداند تا بتواند جمله (۸) را درک کند (گندمکار، ۱۳۸۹). با توجه به این مطالب می‌توان دریافت که ویژگی شفافیت و تیرگی معنایی در مورد واژه‌های غیربسیط و نیز جملات زبان مصداق دارد و این خصوصیت معنایی روی محور همنشینی تجلی می‌یابد.

۳-۱ شفافیت و تیرگی در انتقال معنایی

در گام نخست بررسی و ارزیابی شفافیت و تیرگی در انتقال معنایی باید توجه را به واژه‌های غیربسیط معطوف کنیم و واژه‌های بسیط را به دلیل ضرورت وجود دو واحد زبانی برای عملکرد کاهش و افزایش معنایی روی محور همنشینی کنار می‌نهمیم. به این ترتیب، با واژه‌های غیربسیط و جملاتی سروکار خواهیم داشت که می‌توان آنها را به لحاظ شفافیت و تیرگی درجه‌بندی کرد. واژه‌های غیربسیط زمانی شفاف‌اند که مفهوم اولیه خود را روی محور همنشینی حفظ کنند. مفهوم اولیه بی‌نشان‌ترین مفهوم هر واژه است (صفوی، همان: ۲۵۰). برای ورود به بحث ارتباط عملکرد کاهش و افزایش معنایی و شفافیت و تیرگی از جمله (۹) استفاده می‌کنیم:

(۹) اون سطل آب حوض رو بده به من.

آب حوض در جمله (۹) شفافیت معنایی دارد. دو واحد آب و حوض روی محور همنشینی مفهوم بی‌نشان خود را حفظ کرده‌اند و اینجا کاهش و افزایش معنایی عمل نکرده است. این مسئله ضرورت حفظ هر دو واژه را در این جمله توجیه می‌کند، به این معنا که سخنگویان زبان فارسی هیچ‌گاه آب را در این جمله حذف نمی‌کنند، زیرا واژه حوض تنها به بازنمایی معنی خود می‌پردازد. بنابراین، در مورد واژه‌های غیربسیط شفاف فرایند کاهش و افزایش معنایی عمل نمی‌کند و این ویژگی در جملات روزمره فارسی‌زبانان کاملاً آشکار است. آنچه در مورد آب سماور در جمله (۱۰) مشاهده می‌شود، دقیقاً عکس آب حوض در جمله (۹) است:

(۱۰) آب سماور داره می‌جوشه.

سخنگویان زبان فارسی غالباً از کاربرد آب در این ترکیب خودداری می‌کنند و به همین دلیل آب به صورت واژهٔ محذوف درون قلاب قرار گرفته است. **سماور** نمایندهٔ عملکرد کامل فرایند کاهش و افزایش معنایی است. آب، پس از انتقال معنی خود به **سماور**، حذف شده و اکنون بازنمایی معنی آن از طریق **سماور** امکان‌پذیر است. جملهٔ «سماور داره می‌جوشه» به لحاظ معنایی تیره است، زیرا **سماور** جانشین آب **سماور** شده و مفهوم اولیه و بی‌نشان خود را از دست داده است. نمونهٔ دیگر جمله‌های (۱۱) و (۱۲) است:

(۱۱) برای باتری یک بطری آب اسید به من بده.

(۱۲) برای باتری یک بطری اسید به من بده.

آب اسید در جملهٔ (۱۱) در میانهٔ پیوستار شفافیت و تیرگی معنایی قرار دارد. به این ترتیب، کاهش و افزایش معنایی هم می‌تواند در مورد آن عمل کند و جملهٔ (۱۲) را به دست دهد و هم می‌تواند عملکردی نداشته باشد، که در آن صورت جملهٔ (۱۱) به دست خواهد آمد. سخنگویان زبان از هر دو این جملات استفاده می‌کنند. آب اسید آن قدر شفاف نیست که حضور هر دو تکواژ برای افادهٔ معنی ضروری باشد. در این حالت انتخاب هر یک از جملات (۱۱) و (۱۲) بر عهدهٔ سخنگوی زبان است. حال، با توجه به عملکرد کاهش و افزایش معنایی و در نظر گرفتن شیوهٔ همنشینی واژه‌ها در نمونه‌های (۹)، (۱۰)، (۱۱)، و (۱۲) می‌توان روی پیوستار شفافیت و تیرگی معنایی نمونهٔ (۱۳) را به دست داد:

تیره	شفاف	(۱۳)
آب سماور	آب اسید	آب حوض

ملاحظه می‌شود که هر گاه از سمت واژه‌های شفاف به سمت واژه‌های تیره حرکت کنیم، کاهش و افزایش معنایی کامل‌تر صورت می‌گیرد و در نهایت به اصطلاحات و ضرب‌المثلهایی می‌رسیم که نمایندهٔ تمام‌عیار تیرگی معنایی‌اند. ضرب‌المثلهایی که حکایت و داستانی در پس آنها نهفته است و امروزه غالباً فراموش شده است. این دسته از ضرب‌المثلهای بر اساس حکایتی شکل گرفته‌اند و خود بخشی از آن حکایت بوده‌اند. تمامی حکایت از محور همنشینی حذف شده و بار معنایی‌اش را به ضرب‌المثل داده است. ضرب‌المثل افزایش معنایی یافته و به جای کل حکایت روی محور همنشینی قرار می‌گیرد. در این حالت، واحدهای سازنده به هیچ وجه نمایندهٔ معنی کل ضرب‌المثل نیست و به این دلیل تیرگی معنایی آن نمایان است. بدیهی است که عملکرد کاهش و افزایش معنایی باعث بروز این تیرگی شده است (گندمکار، همانجا).

در پایان، باید گفت که زمانی واژهٔ بی‌نشان با مفهوم اولیه‌اش شفافیت معنایی دارد که فرایند کاهش

و افزایش معنایی بر آن عمل نکرده باشد. در صورت عملکرد این فرایند، آن واژه تیره خواهد بود یا دست کم شفافیت کامل ندارد. مثلاً، مرغ در مرغداری هرچند بی‌نشان شده و به مفهوم اولیه‌اش نزدیک است، از آنجا که کاهش و افزایش معنایی بر آن عمل کرده دیگر شفاف نیست.

۴ نتیجه

هرچند فرایند کاهش و افزایش معنایی ابزاری مناسب برای توجیه شکل‌گیری بسیاری از ساختهای معنایی در زبان خودکار سخنگویان است، عملکرد آن هم محدودیتهای متعددی دارد و همین محدودیتهای نماینده چارچوب منسجم این فرایند و وجود نظم در آن است. بر اساس آنچه در قالب این مقاله آمده، محدودیتهای کاهش و افزایش معنایی را می‌توان چنین برشمرد: نخست، کاهش و افزایش معنایی زمانی پیش کشیده می‌شود که معنی هر واحد را در ارتباط با معنی واحدهای دیگر بسنجیم، یعنی این در مورد واژه‌های بسیط و مجزا عمل نمی‌کند. دوم، کاهش معنایی مطلق زمانی رخ می‌دهد که، با حذف واژه، واژه افزایش معنایی پیدا کرده بتواند هم به معنی خودش و هم به معنی واژه محذوف باشد. این همان شرایطی است که در بررسی صناعات ادبی تحت عنوان «مجاز» مطرح شده است و دست کم به لحاظ مطالعات سنتی چنین تصور شده که این فرایند ویژه زبان ادب است. در آخر، کاهش و افزایش معنایی در مورد واژه‌های غیر بسیط شفاف عمل نمی‌کند.

منابع

- افراشی، آریتا (۱۳۷۹)، «نگاهی به مسئله نشاننداری معنی‌شناختی و پیشنهادی در طبقه‌بندی آن در زبان فارسی»، اگر داورنده: [سیدعلی میرعمادی، مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۸۵۴-۸۲۱.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۵)، «کلمات تیره و شفاف: بحثی در معنی‌شناسی»، مجموعه مقالات درباره زبان، تهران، آگاه، ص ۱۴۷-۱۱۷.
- صفوی، کورش (۱۳۸۹)، *سرگردان در فلسفه ادبیات*، تهران، انجمن شاعران ایران.
- _____ (۱۳۸۷)، *استعاره از نگاهی دیگر*، تهران، انجمن شاعران ایران.
- _____ (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- گندمکار، راحله (۱۳۸۹)، «بررسی افزایش و کاهش معنایی در ضرب‌المثلهای زبان فارسی»، *پژوهشهای زبانی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱، ص ۹۱-۷۹.

Firth, J. R. (1957), *Papers in Linguistics, 1934-1951*, London, Oxford University Press.

Löbner, S. (2002), *Understanding Semantics*, London, Arnold.

Lyons, J. (1987), *Semantics*, New York, Cambridge University Press.

Saeed, J. (1997), *Semantics*, Oxford, Blackwell.